علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و دوم، شمارهٔ ۸۶ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، بهار ۱۴۰۴، ص ۴۸ – ۶۹

تحلیل انتقادی آراء نیل رابینسون درباره حضرت عیسی علیه‌السلام در قرآن

حسن رضایی هفتادر[۱]
مرتضی ولی زاده[۲]

چکیده: نیل رابینسون خاورشناس بریتانیایی به پژوهش درباره حضرت عیسی علیه‌السلام در قرآن پرداخته است. وی در این جهت مباحثی چون: مخالفت قرآن با بکارت جاودانه حضرت مریم علیهاالسلام، اشاره قرآن به غسل تعمید، یکسانیِ عشای ربانی و مائده آسمانی، تلفیق «مائده» و «منّ و سلوی» در قرآن و موت عیسی علیه‌السلام را بررسی کرده است. مباحث پیش‌گفته با روش تحلیلی-انتقادی در پژوهش حاضر مورد مداقّه قرار گرفته است. پژوهش رابینسون نقاط قوتی از جمله استشهاد فراوان به آیات قرآن و استفاده از منابع شیعی دارد. از نقاط ضعف پژوهش وی به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد: او درک صحیحی از شیوه نقل داستان‌های قرآنی و نیز سبک آن ندارد؛ وی با عدم جامع‌نگری آیات قرآن، برداشت نادرستی از آنها دارد؛ اعتبار زیادی برای روایات قائل نیست و سعی در تطبیق پیش‌فرض خود راجع به مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام بر قرآن را دارد.

کلیدواژه‌ها: عیسی علیه‌السلام، نیل رابینسون، موت عیسی علیه‌السلام، تصلیب، مائده آسمانی، عشای ربانی.

---

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول). hrezaii@ut. ac. ir
۲. دانشجوی دکتری دانشگاه قم. Hemmati110@yahoo. com

۱. مقدمه

خاورشناسان حاصل پژوهش‌های خود را دربارۀ معارف قرآنی در قالب مقالات، کتاب‌ها و دائرةالمعارف‌ها به جهان علم عرضه کرده‌اند. شناخت دقیق این آثار و دیدگاه‌های مطرح شده در ضمن آنها، ضرورتي انکارناپذیر به نظر می‌رسد؛ چه این که در پس نگارش برخی از این آثار، اهداف استعماري و تبشیري نهفته است. افزون بر این، در لابه‌لای مطالب مطرح شده در این آثار، شبهات و انتقاداتی دربارۀ معارف قرآني به چشم می‌خورد. لزوم شناخت صحیح قرآن‌پژوهي امروز در غرب، آنگاه دوچندان می‌شود که به یاد آوریم عالمان مسلمان در گذشته، همواره خود را به پاسخ‌گویي انتقادها و اعتراض‌های یهود و نصارا ملزم می‌دانستند؛ چنان که امامان بزرگوار شیعه از جمله: امام صادق و امام رضا علیهما‌السلام از پیشگامان مناظره با مخالفان اسلام و پیروان دیگر ادیان بودند. آنان با حضور در مجالس مناظره، شبهه‌ها و پرسش‌های اهل کتاب و زنادقه را پاسخ می‌گفتند. در مراکز پژوهشي علوم اسلامي ایران، دیدگاههاي خاورشناسان درباره معارف قرآنی چندان مورد بررسي قرار نگرفته است. خاورشناسان در زمینه انبیاء اولوالعزم در قرآن پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند. نیل رابینسون از جمله این خاورپژوهان به شمار می‌آید که به تحقیق درباره عیسی علیه‌السلام در قرآن پرداخته است. وی مباحث مربوط به آن حضرت را از نگاه معارف قرآنی تحلیل کرده است. تا آنجا که بررسی شد، پژوهش او در مورد عیسی علیه‌السلام در قرآن به طور جامع مورد کاوش قرار نگرفته است، لذا نوشتار حاضر برای بررسی پژوهش پیش‌گفته می‌کوشد تا با روش تحلیلی-انتقادی به این پرسش بپردازد که برداشت رابینسون از آیات قرآن درباره عیسی علیه‌السلام تا چه میزان درست بوده است؟

از آنجا که دیدگاه‌های رابینسون درباره عیسی علیه‌السلام در قرآن محل بحث پژوهش حاضر است، لذا در ادامه به زندگینامه علمی وی اشاره می‌گردد.

۱-۱. زیست‌شناخت علمی رابینسون

نیل رابینسون در بریتانیا دیده به جهان گشود. وي از دانشگاه آکسفورد کارشناسي ارشد و از دانشگاه بیرمینگام (Birmingham) دکتری خود را دریافت کرد. او استاد برجستة

مطالعات اسلامي و عضو كانون پژوهش‌های ایران باستان محسوب می‌شود. رابینسون به زبان‌های عربي، عبري، يوناني و سرياني تسلط دارد. وي به عنوان مربي ارشد دين پژوهي در دانشگاه ليدز (Leeds) و به عنوان استاد مطالعات اسلامي در دانشگاه ساگَنگِ (Sogang) سئول و دانشگاه وِيلز (Wales) خدمت كرد. او عضو هيأت علمي پژوهشي دانشگاه برَدفُرد (Bradford) بود و از اين دانشگاه بورس براى گذراندن فرصت مطالعاتي يك ساله در دانشگاه سوربن به دست آورد. رابینسون در اين فرصت مطالعاتي، به بررسي تفاسير كهن اسلامي پرداخت.

مهم‌ترین زمینه‌های پژوهشی نیل رابینسون بدین قرارند: فهم قرآن، تصویر عیسي در قرآن و تفاسیر کهن اسلامي، عیسي و مریم در قرآن، «تصلیب در قرآن»، تفسیر عبدالرزاق کاشانی بر چهل آیه نخست سوره مریم، معجزات عیسی در قرآن، پویایی گفتمان قرآنی، تفسیر سوره مائده، نگرش سید قطب به مسیحیت در تفسیر آیات ۲۹-۳۵ سوره توبه در فی ظلال القرآن، تمایلات مذهبی و فرقه‌ای در ترجمه‌های مسلمانان از قرآن، ساختار و تفسیر سوره مؤمنون.

(Bowen, 2001, vol. 1, p. 234; Id., 1990, pp. 161-175; Robinson, 2001, vol. 1, pp. 487-489; کریمی‌نیا، 1391، ص532-533)

۲. دیدگاه‌های رابینسون درباره عیسی علیه‌السلام در قرآن

رابینسون از منظر معارف قرآنی به بررسی مباحثی چون: آبستنی مریم علیهاالسلام، طفولیت عیسی علیه‌السلام، توصیف آن حضرت به عنوان کلمه و روح، جایگاه و رسالت او، نقشه کشتن وی، اعتلا و ظهور او در آینده پرداخته و دیدگاه‌های خود را در زمینه آن‌ها بیان کرده است.

(id., 1990, 161-175; id., 2003, vol. 3, 7-20; Robinson, 2001, vol. 1, 487-489)

از بررسی دیدگاه‌های وی مطالب ذیل به دست می‌آید:

۲-۱. ادعاهای بدون دلیل

آقای رابینسون در قسمت‌هایی از پژوهش خود درباره عیسی علیه‌السلام، ادعاهایی را مطرح می‌کند، بی‌آنکه دلیلی برای گفته‌هایش ارائه نماید. برای مثال در بخش «مجموعه مطالب

قرآنی مربوط به عیسی» می‌گوید:

اشارۀ آیه ۱۷ سورۀ مریم به یک فرشته، «روح ما» که به صورتی قابل‌رؤیت نمایان می‌شود، قویاً حاکی از مکی بودن این سوره است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 8)

وی هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند که چرا قرارگرفتن کلمه «روحنا» نشان از مکی بودن سوره مریم دارد. یا در ذیل همین بخش می‌گوید:

آیات ۳۴ تا ۴۰ سورۀ مریم که قافیۀ آن‌ها با دیگر آیات این سوره متفاوتند، به‌احتمال قریب‌به‌یقین بعداً به آن اضافه شده‌اند. (Ibid)

صرف اختلاف فاصله آیات قرآنی با آیات قبل، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که آن آیات جدا نازل شده و بعداً به آن اضافه شده‌اند. نمونه دیگری که رابینسون، مطلبی را بدون هیچ دلیل و توضیحی مطرح می‌کند، بدین شرح است:

اشاره به «کتاب» در آیات ۱۲، ۱۶ و ۳۰ سورۀ مریم، احتمالاً حاکی از مکی متأخر یا مدنی متقدم بودن آنها است. (Ibid)

به چه دلیلی استفاده از واژه «کتاب»، نشان می‌دهد که آن آیات مربوط به دوره مکی یا اوایل دوره مدنی هستند؟ درحالی‌که معانی کتاب در این سه آیه متفاوتند. در آیه ۱۲ به حضرت یحیی علیه‌السلام دستور داده می‌شود که کتاب را با قوت بگیرد، در آیه ۱۶ به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته می‌شود که در کتاب قرآن، از مریم یاد کن و در آیه ۳۰، حضرت عیسی علیه‌السلام می‌گوید به من کتاب داده شده است.

آقای رابینسون در بخشی از پژوهش خود که به بررسی ریشه و معنای نام عیسی پرداخته به نسخه اولیه برای قرآن قائل شده که در آن نسخه، نام عیسی وجود نداشته است. وی در این باره می‌نویسد:

احتمالاً کلمه [عیسی] در نسخۀ اولیۀ آیات ۱۶ تا ۴۰ سورۀ مریم به کار نرفته بوده است. (Ibid)

این دیدگاه که در متن قرآن تغییری صورت گرفته و آیاتی در نسخه‌های بعدی اضافه یا کم شده، مورد قبول عالمان مسلمان نیست. آنان برای اثبات ادعای خود دلایل عقلی،

روایی و قرآنی اقامه کرده‌اند. (خویی، ۱۴۱۳، ص۱۹۷-۲۳۴؛ معرفت، ۱۴۱۰، ج۲، ص۱۴۵-۱۵۴؛ همو، ۱۳۸۶، ص۳۵-۵۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱، ص۱۵)

۲-۲. اشتباه در تتبع

آقای رابینسون در مواردی در تتبعات خود دچار اشتباه شده است. از جمله درباره نام عیسی در قرآن می‌گوید:

کلمه [عیسی] در سوره‌های مؤمنون و صف یافت نمی‌شود. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 8)

این مطلب در مورد سوره صف اشتباه است؛ در آیه ۶ ﴿وَإِذْ قالَ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَني إِسْرائيلَ...﴾ و در آیه ۱۴ ﴿...كَما قالَ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوارِيّينَ...﴾ آشکارا نام حضرت عیسی علیه‌السلام آمده است.

هم‌چنین در مورد کاربرد فعل مکر در قرآن می‌گوید:

فعل مَکَرَ به معنای «مکر ورزیدن، نقشه‌کشیدن یا دسیسه چیدن» و مشتقات آن در سیزده سورهٔ مکی که بنا بر طبقه‌بندی نولدکه در دوره‌های مکّی دوم و سوم نازل شده‌اند و همچنین در سوره‌های مدنی انفال و آل‌عمران به کار رفته است. (Ibid, p. 18)

فعل مکر با مشتقاتش در ۱۲ سوره مکی (انعام، اعراف، یونس، یوسف، رعد، ابراهیم، نحل، نمل، سبا، فاطر، غافر و نوح) و دو سوره مدنی (آل‌عمران و انفال) به کار رفته است.

در مورد کاربرد کلمه مسح در قرآن می‌گوید:

این واژه مشتق از فعل مَسَحَ است که پنج بار در قرآن به کار می‌رود: چهار بار آن در ضمن احکام وضو گرفتن از طریق «مسح» بخش‌های مختلف بدن با آب (مائده/۶) یا خاک پاک (نساء/۴۳؛ مائده/۶) و یک بار آن در اشاره به «دست‌کشیدن» سلیمان بر اسب‌هایش (ص/۳۳). (Robinson, 2003, vol. 3, p. 12)

این کلمه ۴ بار در قرآن به کار رفته است نه ۵ بار: ﴿فَامْسَحُوا﴾ (نساء/۴۳) ﴿امْسَحُوا﴾ و ﴿فَامْسَحُوا﴾ (مائده/۶) ﴿مَسْحا﴾ (ص/۳۳).

جالب است که خود رابینسون به تکرار ۴ بار در قرآن آدرس می‌دهد؛ ولی می‌گوید ۵ بار به کار رفته است.

۲-۳. بکارت جاودانه حضرت مریم علیهاالسلام

آقای رابینسون در بحث از «آبستنی مریم علیهاالسلام و طفولیت عیسی علیه‌السلام» می‌گوید:

> اشارهٔ قرآن به دردهای زایمان مریم علیهاالسلام احتمالاً به این منظور بوده که با دعوی مسیحیان مبنی بر الوهیت عیسی علیه‌السلام و بکارت جاودانهٔ مریم علیهاالسلام مخالفت ورزد. (175-Robinson, 2003, vol. 3. p. 13; id. , 1990, 161)

اینکه حضرت مریم علیهاالسلام موقع تولد حضرت عیسی علیه‌السلام، باکره بوده مورد تصریح قرآن است (آل‌عمران/۴۷ و مریم/۲۰)، ولی قرآن راجع به بکارت دائمی حضرت مریم علیهاالسلام، هیچ سخنی نگفته است؛ بنابراین برداشت رابینسون راجع به این مطلب اشتباه است.

۲-۴. غسل تعمید

آقای رابینسون در مورد «جایگاه رسالت عیسی علیه‌السلام» می‌گوید که تأیید حضرت عیسی با روح‌القدس، اشاره به غسل تعمید او دارد؛ وی در این باره می‌نویسد:

> خداوند تورات و انجیل را به عیسی علیه‌السلام آموخت و او را با روح‌القدس حمایت نمود که احتمالاً تلمیحی به غسل تعمید اوست. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 16)

آیات مورد اشاره رابینسون (بقره/۸۷ و ۲۵۳ و مائده/۱۱۰)، چنین دلالتی ندارند. واژه «روح‌القدس» چهار بار در قرآن به کار رفته است (بقره/۸۷ و ۲۵۳؛ مائده/۱۱۰ و نحل/۱۰۲) که سه آیه نخست در مورد حضرت عیسی علیه‌السلام و آیه آخر در مورد حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است. بیشتر مفسران، روح‌القدس را همان جبرئیل دانسته (طبری، ۱۴۱۲، ج۱، ص۳۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱، ص۳۰۷؛ طوسی، بی‌تا، ج۱، ص۳۴۰) و تأیید روح‌القدس را به معنای «تقویت و کمک» معنی کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج۱، ص۳۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱، ص۳۰۷؛ طوسی، بی‌تا، ج۱، ص۳۴۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج۱، ص۶۹۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۳، ص۵۹۶)؛ بنابراین تأیید روح‌القدس هیچ دلالت و یا تلمیحی به غسل تعمید ندارد.

۲-۵. تطبیق مائده بر عشای ربانی

آقای رابینسون، نزول مائده بر حضرت عیسی علیه‌السلام را اشاره به رسم عشای ربانی در شام آخر می‌داند و در این باره می‌نویسد:

> دیگر معجزة منسوب به عیسی علیه‌السلام این است که وی به درخواست حواریون از خدا خواست «یک خوان خوراک» فرو فرستد (مائده/۱۱۵-۱۱۲)... کلمه مائده احتمالاً واژه‌ای حبشی است؛ چون به اصطلاحی شباهت دارد که مسیحیان حبشه در اشاره به میز عشای ربانی به کار می‌بردند. به‌علاوه، از آن جا که عیسی علیه‌السلام آن خوان را «عید» حواریونش می‌خواند، جای کمترین شکی نیست که این فراز قرآنی، برقراری رسم عشای ربانی در شام آخر را توصیف می‌کند... به نظر می‌رسد که قرآن در این فراز، مشروعیت یک آئین خاص مسیحی را که از عیسی علیه‌السلام نشأت گرفته، به رسمیت می‌شناسد. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 16)

در اناجیل کنونی سخنی از مائده به شکلی که قرآن بیان کرده، وجود ندارد (بلاغی، بی‌تا، ج۲، ص۲۷۸)، گرچه در انجیل یوحنا باب ۲۱ بحثی درباره اطعام و پذیرایی اعجازآمیز مسیح از جمعی از مردم با نان و ماهی به میان آمده؛ اما با اندك توجهی روشن می‌شود که ارتباطی با مسئله مائده آسمانی و حواریون ندارد. در کتاب اعمال رسولان که از کتب عهد جدید است نیز درباره نزول مائده بر یکی از حواریون به نام پطرس بحثی به میان آمده؛ اما آن هم غیر از آن است که ما درباره آن بحث می‌کنیم. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۵، ص۱۳۲)

۲-۶. «مائده» و «منّ و سلوی»

به باور آقای رابینسون، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آموزه‌های کتاب مقدس در مورد شام آخر و فرو فرستادن منّ به بنی‌اسرائیل در بیابان را با هم تلفیق کرده است. وی در این زمینه می‌نویسد:

> دیگر معجزة منسوب به عیسی علیه‌السلام این است که وی به درخواست حواریون از خدا خواست «یک خوان خوراک» فرو فرستد (مائده/۱۱۵-۱۱۲)؛ اما مطابق سنخ‌شناسی سنتی مسیحی، به نظر می‌رسد که قرآن شام آخر را با معجزات خوراکی انجیل و داستان کتاب مقدس عبری از چگونگی فرو فرستادن منّ به بنی‌اسرائیل در بیابان تلفیق کرده است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 16)

در زمینه ماجرای شام آخر و معجزه نزول منّ و سلوی، رابینسون آیات راجع به دو ماجرا را با هم خلط کرده، درحالی‌که در قرآن درباره این دو قضیه، هیچ تلفیقی صورت نگرفته است.

نزول منّ و سلوی برای قوم بنی‌اسرائیل بوده؛ آن هم موقعی که از چنگال فرعونیان نجات یافتند، حضرت موسی علیه‌السلام به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند. اما آنان از فرمان پیامبرشان مبنی بر داخل شدن به ارض مقدسه خودداری کردند و گفتند: در آن سرزمین، جبّاران هستند و ما تا زمانی که آنها در آن سرزمین هستند، وارد نخواهیم شد... به همین دلیل آنان در صحرای سینا به مدت چهل سال آواره گشتند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱، ص۲۴۴؛ قمی، ۱۳۶۷، ج۱، ص۴۸)، که در سوره مائده آیات ۲۰ تا ۲۶ این ماجرا نقل شده است و آیات راجع به نزول مائده بر حواریون در سوره مائده آیات ۱۱۲-۱۱۵ قرار دارند. احتمالاً چون هر دو ماجرا در سوره مائده واقع شده، رابینسون به سبب ذهنیتی که از عهدین داشته که ماجراها به صورت تاریخی در کنار هم نقل شوند، گمان کرده که این دو ماجرا یکی هستند که با هم خلط شده‌اند.

۲-۷. حیات یا موت عیسی علیه‌السلام

آقای رابینسون در پژوهش خود، به بررسی موضوع نقشة کشتن عیسی علیه‌السلام، اعتلا و ظهور وی در آینده پرداخته و آیاتی که در زمینه حیات یا مرگ او هستند، را بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد آقای رابینسون در اغلب موارد، برداشت نادرستی از این آیات ارائه کرده است. برای توضیح بیش‌تر و نقد مطالب وی، به بررسی آیات مورد اشاره او در ادامه پرداخته می‌شود.

الف) شباهت حضرت عیسی علیه‌السلام با حضرت یحیی علیه‌السلام: آقای رابینسون در بررسی سوره مریم با مقایسه بین سخنان حضرت یحیی علیه‌السلام (مریم/۱۵) و سخنان حضرت عیسی علیه‌السلام (مریم/۳۳)، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که چون دعای این دو پیامبر شبیه به هم بوده و در آیات بعد از این آیات، از معاد صحبت شده، پس مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام مانند حضرت یحیی علیه‌السلام، در گذشته واقع شده است. وی در این زمینه می‌نویسد:

در سورۀ مریم، عیسی نوزاد از روز تولدش، روزی که خواهد مرد و روزی که زنده خواهد شد سخن می‌گوید (مریم/۳۳). از اظهارنظری مشابه دربارۀ یحیی علیه‌السلام (مریم/۱۵) و از

آیات بعدی مربوط به معاد (مریم/۳۹-۳۷ و ۶۶) چنین استنتاج می‌شود که عیسی در رستاخیز عام زنده خواهد شد. ولی کمترین اشاره‌ای نمی‌شود که مرگ وی نیز در آینده رخ می‌دهد. بر عکس، صرفاً با توجه به سوره مریم، فرض می‌شود که مرگ او نیز مانند مرگ یحیی علیه‌السلام در گذشته رخ داده است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 17)

آیا صرف شباهت دعای این دو پیامبر، دلیل بر این می‌شود که تمام وقایع زندگی و موتشان هم شبیه به هم باشند؟ و آیا از این‌که آیات بعدی، مربوط به معاد هستند، می‌شود نتیجه گرفت که پس مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام در گذشته واقع شده؟ این‌ها دلایل غیرقابل‌قبول است که رابینسون برای اثبات پیش‌فرض خود درباره مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام ارائه می‌دهد.

ب) بررسی عبارت ﴿إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾: رابینسون آیه ۶۱ سوره زخرف را بررسی کرده و نظرات راجع به مرجع ضمیر «إِنَّهُ» را نقل و نقد می‌کند و این آیه را ناظر به ظهور عیسی علیه‌السلام در آینده می‌داند؛ ولی می‌گوید که لازمه نزول عیسی در آخرالزمان، منوط به در امان ماندن او از مرگ بر فراز صلیب نیست. رابینسون در این زمینه می‌نویسد:

نظر به این که در آیات ۷۸-۶۵ سوره زخرف، دغدغهٔ غالب بحث معاد است، پس احتمالاً آیه ۶۱ این سوره هم ناظر به ظهور عیسی علیه‌السلام در آینده است و نه معجزهٔ او در زنده کردن مردگان. با تمام این اوصاف، هیچ نشانه‌ای یافت نمی‌شود که ظهور عیسی علیه‌السلام در آینده را منوط به گریختن او از مرگ بر فراز صلیب بدانیم. (Ibid, p. 17–18)

به عبارت دیگر، او می‌گوید:

ممکن است عیسی بر فراز صلیب کشته شده باشد و در آینده هم نزول کند.

درباره آیه ۶۱ سوره زخرف، سه نظر در تفاسیر یافت می‌شود:

۱. عیسی علیه‌السلام وسیله‌ای است که با آن می‌توان به قیامت علم یافت، برای اینکه هم خودش بدون پدر خلق شده، و هم اینکه مرده را زنده می‌کند. پس برای خدا کاری ندارد که قیامت را به پا کند و موجودات مرده را زنده نماید. پس دیگر در مسأله معاد شک نکنید و به‌هیچ‌وجه تردید نداشته باشید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۸، ص۱۱۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲۱، ص۱۰۰)

۲. مراد این است که آن جناب یکی از دلیل‌های نزدیک‌شدن قیامت است که قبل از قیامت به زمین نازل می‌شود، مردم از آمدنش می‌فهمند که قیامت نزدیک شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۴، ص۲۶۱)

۳. ضمیر «إِنَّهُ» به قرآن برمی‌گردد و معنای این‌که «قرآن علم به قیامت است»، این است که قرآن آخرین کتابی است که از آسمان نازل می‌شود و با نزولش همه می‌فهمند که تا قیامت، دیگر کتابی نازل نمی‌شود. (طوسی، بی تا، ج۹، ص۲۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج۴، ص۲۶۱)

آقای رابینسون نظر دوم را پذیرفته؛ اما از سیاق آیات برمی‌آید که نظر اول درست است. چنان‌که علامه طباطبایی در مورد نظر دوم و سوم بیان می‌دارد که این دو وجه اخیر نمی‌توانند تفریع و نتیجه‌گیری ﴿فَلا تَمْتَرُنَّ بِها﴾ (زخرف/۶۱) را آن طور که باید توجیه کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۸، ص۱۱۸)

پس نتیجه‌ای که رابینسون از آیه ۶۱ سوره زخرف می‌گیرد اشتباه است. یکی از مشکلات عمده پژوهش وی در بررسی آیات، نتیجه‌گیری از یک آیه، جدا از آیات دیگر و عدم مجموع نگری آیات قرآن است. او اگر آیات دیگر قرآن به ویژه آیه ۱۵۷ سوره نساء را هم می‌دید، به نتیجه پیش‌گفته نمی‌رسید. در این آیه، آشکارا به صلیب کشیده شدن و کشته‌شدن حضرت عیسی علیه‌السلام نفی می‌شود.

ج) بررسی واژه «مکر»: آقای رابینسون به تفسیر آیه ۵۴ سوره آل‌عمران می‌پردازد، مبنی بر آن‌که یهودیان برای کشتن عیسی علیه‌السلام مکر کردند و خداوند، مکر متقابل برای نجات جان وی نمود. آنگاه در ردّ آن می‌گوید:

> مفسران مسلمان معمولاً گمان می‌کنند که هر دو آیه ۵۴ و ۵۵ سوره آل‌عمران ناظر به یک رخداد - یعنی مکر یهودیان برای کشتن عیسی علیه‌السلام و مکر متقابل خدا برای نجات جان وی - است که باعث شد شخصی شبیه عیسی علیه‌السلام را به جای او به صلیب کشند. اگرچه پیوند تنگاتنگی میان این دو آیه می‌توان یافت، اما ماهیت منقطع اکثر روایات قرآنی مانع از آن می‌شود که تفسیر پیش‌گفته را الزاماً صحیح بدانیم.
> (489-Robinson, 2003, vol. 3, p. 17; id. , 2001, vol. 1, p. 487)

آقای رابینسون با توجه به این‌که در آیه ۱۴۴ سوره آل‌عمران از مرگ یا کشته‌شدن حضرت محمد ﷺ سخن به میان می‌آید، از آیه ۱۶۹ سوره آل‌عمران، مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام را نتیجه می‌گیرد و در این زمینه می‌نویسد:

> در آیه ۱۴۴ سوره آل‌عمران، آشکارا از احتمال مرگ یا کشته‌شدن محمد ﷺ سخن به میان می‌آید و گفته می‌شود مسلمانانی که در اُحد کشته شدند نمرده‌اند، بلکه «نزد پروردگارشان زنده‌اند» (آل‌عمران/۱۶۹). پس بر اساس آیه ۵۴ آل‌عمران، نمی‌توان مرگ عیسی را که ظاهراً به دست دشمنانش بوده ردّ کرد. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 18)

رابینسون باز در اینجا با ملاحظه صرفاً یک آیه، نتیجه‌گیری می‌کند که عیسی علیه‌السلام توسط یهودیان کشته شده است و آیات دیگر قرآن، از جمله آیه ۱۵۷ سوره نساء را که آشکارا کشته‌شدن حضرت عیسی علیه‌السلام را ردّ می‌کند، لحاظ نمی‌کند.

رابینسون آیات ۵۴ و ۵۵ سوره آل‌عمران را ناظر به یک رخداد نمی‌داند و آنها را جدا از هم می‌داند و به بررسی جداگانه این آیات می‌پردازد. برای جدا دانستن آیات از یکدیگر باید دلیلی داشته باشیم، مانند اینکه دو آیه دارای دو شأن نزول جداگانه باشند؛ اما رابینسون هیچ دلیلی برای این مدعای خود ارائه نمی‌دهد و مفهوم دو آیه را جدا از هم می‌گیرد.

مکر در کتب لغت به این معانی به کار رفته است: حیله‌گری در نهان (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج۵، ص۳۷۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۵، ص۱۸۳)، حیله‌گری و خدعه (جوهری، ۱۴۱۰، ج۲، ص۸۱۹؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج۵، ص۳۴۵) و منصرف‌کردن کسی با تدبیر و حیله از آنچه قصد می‌کند.

مکر دو نوع است: مکر محمود و مکر مذموم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص۷۷۲). مکر در لغت عرب، با آنچه در فارسی امروز از آن می‌فهمیم تفاوت بسیار دارد. در فارسی امروز، مکر به نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش گفته می‌شود، درحالی‌که در لغت عرب، هر نوع چاره‌اندیشی را مکر می‌گویند، خواه این کار پسندیده باشد؛ مانند مکر خداوند: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل‌عمران/۵۴) یا ناپسند، مانند بسیاری از مکرهای انسان‌ها. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۵۶۷)

در قرآن نیز گاهی ماکر با کلمه خیر ذکر شده مانند: ﴿وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل‌عمران/۵۴) و گاهی مکر با کلمه سیئ آمده است مانند: ﴿وَلا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ (فاطر/۴۳).

به هر حال، برخلاف واژگان سیئه و اعتداء که در جوهرشان مذمت ملحوظ است، در جوهر کلمه مکر، مذمت ملحوظ نیست؛ بنابراین می‌توان آن را بی‌هیچ توجیهی به خدا نسبت داد. ازاین‌رو در دعا می‌گوییم: «ولا تمکر بی فی حیلتک» (طوسی، ۱۴۱۱، ص۵۸۲؛ کفعمی، بی‌تا، ص۲۰۵؛ قمی، بی‌تا، ابتدای دعای ابی حمزه ثمالی). نیز می‌گوییم: «اللهم امکر لی و لا تمکر علیّ». (طوسی، ۱۴۱۱، ص۵۰۷؛ کفعمی، بی‌تا، ص۱۱۸)

بنابراین، هنگامی که این واژه در مورد خداوند به کار می‌رود، به معنی خنثی‌کردن توطئه‌های زیان‌بار است و هنگامی که درباره مفسدان به کار می‌رود، به معنی جلوگیری از برنامه‌های اصلاحی است. (شریعتمداری، ۱۳۹۳، ج۴، ص۳۱۷)

منظور از مکر خداوند، یا نجات حضرت عیسی علیه‌السلام از دست یهودیانی بوده که تصمیم به کشتن او گرفته بودند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۲، ص۷۵۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۵۶۷)، یا بدین معنی است که خداوند نقشه بنی‌اسرائیل را آشکار کرد و حضرت مسیح علیه‌السلام و حواریون را در جهادی که در پیش گرفتند به پیروزی رسانید (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱۴، ص۳۷۸)؛ بدین روی این‌که دو آیه ۵۴ و ۵۵ سوره آل‌عمران را که دارای مضمون یکسان اند، منقطع از یکدیگر بدانیم، ادعایی است بدون دلیل.

د) بررسی واژۀ «توفّی»: رابینسون در بررسی آیه ۵۵ سوره آل‌عمران، واژه توفّی را با فوت خلط کرده است. وی در این باره می‌نویسد:

> اگر خدا فاعل فعل توفی باشد، به معنای دریافت ارواح در هنگام خواب آنهاست (انعام/۶۰؛ زمر/۴۲)؛ اما در اغلب موارد به معنای «میراندن» است. از آن جا که معنای اخیر در آیه ۱۹۳ سورۀ آل‌عمران به کار می‌رود و از آن جا که قرآن این فعل را در سوره‌های دیگر دربارۀ مرگ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به کار می‌برد (یونس/۴۶؛ رعد/۴۰؛ غافر/۷۷)، پس دلایل موجهی وجود دارند که کلمات خداوند خطاب به عیسی علیه‌السلام را به این معنا تعبیر کنیم که خدا می‌خواسته او را بمیراند و به نزد خود بالا ببرد. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 18)

توفی از ریشه «وفی»، به معنای تمام‌کردن و کامل‌کردن است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج۸، ص ۴۰۹؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج۶، ص۱۲۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص۸۷۸؛ ابن‌اثیر، بی‌تا، ج۵، ص۲۱۱)

این کلمه در قرآن هم به معنای مرگ به کار رفته و هم به معنای خواب (زمر/۴۲). اگر مراد از توفی در آیه ۵۵ سوره آل‌عمران، خصوص وفات و مرگ باشد، حضرت عیسی علیه‌السلام همانند انبیاء قبل از خود رحلت کرده و چنان‌چه مقصود از توفی در آن خصوص خواب باشد، حضرت مسیح علیه‌السلام در آن واقعه رحلت نکرده است.

بعضی تصور کرده‌اند که واژه «مُتَوَفِّيكَ» از ماده «وفات» به معنی مرگ است، به همین دلیل چنین می‌پندارند که با عقیده معروف میان مسلمانان درباره عدم مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام و زنده‌بودن او منافات دارد. درحالی‌که چنین نیست؛ زیرا ماده «فوت» به معنی ازدست‌رفتن است، ولی «توفّی» (بر وزن ترقّی) از ماده «وفی» به معنی تکمیل‌کردن چیزی است و این‌که عمل به عهد و پیمان را وفا می‌گویند، به سبب تکمیل‌کردن و به انجام رسانیدن آن است. نیز به همین دلیل اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد، عرب می‌گوید: «توفی دینه»، یعنی طلب خود را به طور کامل گرفت. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۵۶۹)

به میّت به لحاظ این‌که تمام حقیقت او گرفته می‌شود، متوفا می‌گویند. اما توفّی به او اختصاص ندارد؛ زیرا قرآن انسان خوابیده را هم متوفّا نامیده است: ﴿اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَالَّتي لَمْ تَمُتْ في مَنامِها﴾ (زمر/۴۲). در این آیه، توفی هم درباره مرگ و هم درباره خواب بکار رفته است. پس نمی‌توان در آیه ۵۵ سوره آل‌عمران، آن را در خصوص مرگ دانست (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱۴، ص۳۸۸). هم‌چنین در آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ﴾ (انعام/۶۰)، مسأله خواب به عنوان توفّی روح ذکر شده است.

کلمه توفّی در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شده تنها به عنایت «گرفتن» و «حفظ‌کردن» بوده است. اصولاً در معنی توفّی، مرگ قرار نگرفته و ماده فوت از ماده وفی به‌کلی جدا است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۵۶۹)

به عبارتی دیگر، قرآن کلمه «توفّی» را برای آن لحظه‌ای که خداوند جان را می‌گیرد،

استعمال کرده تا بفهماند جان انسان‌ها با مردن باطل و فانی نمی‌شود و آنان که گمان کرده‌اند مردن، نابودشدن است، جاهل به حقیقت امرند. خداوند جان‌ها را می‌گیرد و حفظ می‌کند تا در روز بازگشت خلایق به سوی خودش، دوباره به بدن‌ها برگرداند؛ اما در مواردی که این عنایت منظور نیست و تنها سخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ موت را می‌آورد نه لفظ توفی را. برای مثال می‌فرماید: ﴿وَما محمّد إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ﴾ (آل‌عمران/۱۴۴)، و یا فرموده: ﴿لا يُقْضى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا﴾ (فاطر/۳۶). آیات بسیار دیگری از این قبیل وجود دارند، حتی آیاتی که درباره مردن خود عیسی علیه‌السلام وارد شده، کلمه موت را به کار برده‌اند، مانند آیه: ﴿وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم/۳۳) و آیه: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾ (نساء/۱۵۹). پس کلمه «توفّی»، از این جهت صراحتی در مردن ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۳، ص۲۰۶-۲۰۷)

حتی اگر این توفّي دلیل بر موت باشد، این گفتگو در صحنه قیامت است. در صحنه قیامت، البته عیسي علیه‌السلام بعد از مرگ زنده شده است؛ و یقیناً وی قبل از قیامت می‌میرد، چون بالاخره بر طبق آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل‌عمران/۱۸۵)، همه خواهند مُرد. حالا الان اگر رحلت نکرده، در رجعت رحلت می‌کند. بالأخره روزي رحلت می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، معنی آیه ۵۵ سوره آل‌عمران روشن می‌شود که خداوند می‌فرماید: ای عیسی! تو را بر می‌گیرم و به سوی خود می‌برم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۵۶۹). از ظاهر آیه ۱۵۹ نساء ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾، بر می‌آید که عیسی علیه‌السلام نزد خدا زنده است و نخواهد مُرد تا آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند. بنابراین توفّی عیسی علیه‌السلام در آیه ۵۵ سوره آل‌عمران به معنای گرفتن آن حضرت از دست یهود خواهد بود، اما درعین‌حال آیه پیش‌گفته، صریح در این معنا نیست و تنها ظهوری در آن وجود دارد. (طباطبایي، ۱۴۱۷، ج۳، ص۲۰۷)

هـ) بررسی عبارت ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوه﴾: آقای رابینسون در بررسی آیات ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء می‌گوید:

در تفسیر این فراز قرآنی مشکلات عدیده‌ای به بار آمده است. در مورد عبارت «او را نکشتند و مصلوبش نکردند» (نساء/۱۵۷)، معمولاً مفسران مسلمان عقیده داشتند که این عبارت، بیانگر انکار مطلق مرگ عیسی علیه‌السلام با صلیب است؛ ولی می‌تواند صرفاً به این معنا باشد که اگرچه یهودیان گمان می‌کردند عیسی علیه‌السلام را کشته‌اند، اما مسلمانان نباید او را مرده انگارند؛ زیرا از منظر قرآن، عیسی علیه‌السلام همانند شهیدان اُحد نزد خداوند زنده است (آل‌عمران/169). (Robinson, 2003, vol. 3, p. 19; id. ,2001, vol. 1, p. 487-489)

برداشت رابینسون و مقایسه وی اشتباه است؛ زیرا اولاً رابینسون در این قسمت، اجتهاد در مقابل نصّ کرده است. صریح آیه قرآن می‌گوید که او را نکشتند ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (نساء/۱۵۷)، ولی رابینسون می‌گوید که عیسی علیه‌السلام کشته شده است؛ اما نباید مسلمانان، او را کشته بپندارند. وی نصّ صریح قرآن را پیش‌فرض غیرقطعی می‌داند و می‌گوید:

مفسران طراز اول، عموماً مبنای کار را بر این پیش‌فرض غیرقطعی قرار می‌دادند که در آیات ۱۵۷ تا ۱۵۹ سورهٔ نساء، مرگ عیسی علیه‌السلام با صلیب قاطعانه انکار شده است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 20)

دوم اینکه مقایسه حضرت عیسی علیه‌السلام با شهیدان اُحد، قیاس مع‌الفارق است. درباره شهیدان اُحد تصریح شده که آنها کشته شده‌اند ﴿الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ﴾ (آل‌عمران/۱۶۹)، ولی در مورد حضرت عیسی علیه‌السلام تصریح شده است او را نکشتند ﴿وَمَا قَتَلُوهُ﴾ (نساء/۱۵۷)؛ بنابراین مقایسه این دو اشتباه است.

و) بررسی عبارت ﴿وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾: آقای رابینسون درباره روایاتی که بیان می‌کند فرد دیگری شبیه به عیسی علیه‌السلام را کشتند، می‌گوید:

این روایات قابل اعتماد نیستند؛ زیرا بر سر هویت شخص موردنظر اختلاف دارند. (Ibid, p. 19)

سخن رابینسون علمی نیست. این دلیل نمی‌شود که چون درباره شخص موردنظر اختلاف وجود دارد، پس کل ماجرا واقع نشده است! اگر صِرف اختلاف باعث شود که ما کلّ ماجرا را اشتباه بدانیم، پس رابینسون باید ماجرای به صلیب کشیده‌شدن حضرت

عیسی علیه‌السلام در عهد جدید را نیز ردّ کند، چون اناجیل در هیچ مسأله‌ای به اندازه تصلیب و کشته‌شدن حضرت عیسی علیه‌السلام اختلاف ندارند، تا جایی که در این باره هیچ مطلب جزئی در یک انجیل با اناجیل دیگر متحد نیست. (نجار، بی‌تا، ص۴۳۳)

در مواجهه با روایات، باید آنها را از نظر سندی و متنی پالایش کرد و نمی‌توان در برخورد اول، به‌صرف اختلاف، آنها را کنار گذاشت. چه‌بسا بعد از کنار گذاشته شدن روایات ساختگی، اختلافی در روایات در آن موضوع نباشد.

ز) بررسی واژه «رفع»: مراد از واژه رفع در آیه ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء/۱۵۸)، عروج جسمانی حضرت مسیح علیه‌السلام است یا عزت بخشیدن خداوند به عیسی علیه‌السلام؟ آقای رابینسون با توجه به آیات دیگر، دومی را می‌پذیرند و در این باره می‌گوید:

> مفسران طراز اول بدون استثنا این عبارت را به این معنا گرفتند که خدا عیسی علیه‌السلام را جسماً به آسمان دوم یا سوم عروج داد و از قرار معلوم، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج، عیسی علیه‌السلام را در همان جا دید. ولی این نظر هم قابل دفاع است که عبارت پیش‌گفته صرفاً توصیفی گویا از عزت بخشیدن خداوند به عیسی علیه‌السلام است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 19)

کلمه «رفع» به معنای بلندکردن و برداشتن است، بر خلاف کلمه «وضع» که در معنای نهادن به کار می‌رود. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۸، ص۱۲۹)

در باره عبارات ﴿وَرافِعُكَ إِلَيَّ﴾ (آل‌عمران/۵۵) و ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء/۱۵۸) دو نظر وجود دارد:

> یعنی تو را به سوی آسمان بلند می‌کنم. و اینکه فرموده به‌سوی خودم، برای تعظیم مقام اوست.
>
> یعنی تو را به کرامت و عزت خود بلند می‌گردانم. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۲، ص۷۵۹)

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

> از آنجایی‌که در آیه ۵۵ سوره آل‌عمران، کلمه «رافِعُكَ» مقید به قید «إِلَيَّ» شده، معلوم می‌شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسمی، چون خدا در مکانی بلند قرار نگرفته تا عیسی علیه‌السلام را به طرف خود بالا ببرد. او مکانی از

سنخ مکان‌های جسمانی که اجسام و جسمانیات در آن قرار می‌گیرند ندارد. به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خداوند هم دوری و نزدیکی مکانی نیست. پس تعبیر مذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده: ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ ...﴾ (آل‌عمران/۵۵). (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۳، ص۲۰۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱۴، ص۳۹۰ و ۳۹۱)

و چه‌بسا گفته باشند که «مراد از رفع عیسی علیه‌السلام به سوی خدا بالابردن روح و جسم حضرت عیسای زنده به آسمان است»، چون از ظاهر قرآن بر می‌آید که خداوند عیسی علیه‌السلام را درحالی‌که زنده بود به آسمان مادی و جسمانی بالا برد و مقام قرب خدا و محل نزول برکات و مسکن ملائکه هم همین آسمان مادی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۳، ص۲۰۷)

زمخشری نیز همین نظر را پذیرفته است. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۱، ص۳۶۶)

آیه ۵۵ سوره آل‌عمران به حسب سیاق، وقوع ادعای یهود را که عیسی علیه‌السلام را کشتند و یا به دار زده‌اند، نفی می‌کند. ظاهر آیه بر این دلالت دارد که همان شخصی را که یهود دعوی کشتن و به دار زدنش را دارند، خداوند با همان بدن شخصی‌اش به سوی خود بالا برد و از کید دشمن حفظ فرمود. پس معلوم می‌گردد عیسی علیه‌السلام با بدن و روحش به آسمان بالا برده شد، نه این‌که مانند دیگر انسان‌ها روحش از کالبدش جدا گشته و به آسمان بالا رفته باشد. این احتمال چیزی است که با ظاهر آیه ۵۵ سوره آل‌عمران با در نظر گرفتن سیاق آن نمی‌سازد؛ زیرا اضرابی که در عبارت ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء/۱۵۸) واقع شده، با صِرف بالابردن روح عیسی علیه‌السلام بعد از مردنش نمی‌سازد. به‌عبارت دیگر، بالا رفتن روح بعد از مردن، هم در قتل هست، هم در آویخته شدن به دار و هم در مردن عادی، چون هرکسی که بمیرد روحش به عالم ارواح بالا می‌رود. دیگر معنا ندارد خداوند بفرماید: «بلکه ما او را به سوی خود بالا بردیم». کلمه «بلکه» به ما می‌فهماند بالابردن عیسی علیه‌السلام با روح و جسمش بوده است. آیه بعدی (نساء/۱۵۹) هم بر این معنا دلالت دارد که عیسی علیه‌السلام هنوز زنده و از دنیا نرفته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۵، ص۱۳۴)

برخی کلمۀ «رافعک» را به «رافع روحک» معنا کرده‌اند (رشید رضا، ۱۴۲۸، ج۳، ص۳۱۷) نه «رافع روحک و بدنک». درحالی‌که گفتیم توفی دو مصداق دارد: یکی مرگ و دیگری خواب، و توفی، ظهوری در هیچ یک از این دو ندارد. اما در آیه ۱۵۸ سوره آل‌عمران دو قرینه هست که خداوند حضرت عیسی علیه‌السلام را در حال زنده بودن بالا برده است:

اگر مراد آن باشد که خداوند، روح حضرت عیسی علیه‌السلام را بالا برده است، با «بل» که برای اضراب است، نمی‌تواند سازگار باشد؛ زیرا اگر هم به دار آویخته می‌شد، به‌طریق اولی خداوند روحش را بالا می‌برد.

درحالی که همه ضمیرها به حضرت مسیح علیه‌السلام برمی‌گردد، اگر ضمیر «رَفَعَهُ» به روح حضرت مسیح علیه‌السلام برگردد، مخالف سیاق آیه خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱۴، ص۳۹۲)

بر این اساس، حضرت عیسی علیه‌السلام زنده به سوی حق عروج کرده است. و «وَ رافِعُكَ إِلَيَّ» بدان معناست که تو را زنده به سوی خود بالا می‌برم. و معنای «إِنِّي مُتَوَفِّيك» نیز «انّی ممیتک» نیست.

بر این اساس، روایاتی که حضرت عیسی علیه‌السلام را زنده می‌دانند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج۲، ص۳۶ و ۲۴۱)، نه تنها مخالف قرآن نیستند؛ بلکه موافق با آن هستند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱۴، ص۳۹۲)

هم‌چنین از ظاهر آیه ۵۵ سوره آل‌عمران استفاده می‌شود که خداوند نعمتی خاص به حضرت علیه‌السلام مرحمت کرده است؛ در حالی‌که اگر توفی را به معنای مرگ، و رفع عیسی علیه‌السلام را رفع روح او بعد از مرگ بدانیم، معنای آیه پیش‌گفته آن است که خداوند حضرت عیسی علیه‌السلام را می‌راند و روح او را بالا می‌برد و این ویژگی، امتیازی برای حضرت مسیح علیه‌السلام نخواهد بود؛ زیرا همه انبیا، بلکه تمام مؤمنان همین‌گونه از دنیا رفته‌اند. (همان، ۳۹۳)

هم‌چنین آیه پیش‌گفته نمی‌تواند همانند آیه ﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾ (مجادله/۱۱)، به معنی ترفیع درجه باشد؛ زیرا رفعت معنوی برای حضرت عیسی علیه‌السلام همیشه بوده و هست، چنان‌که برای انبیا و اولیای دیگر نیز هست. درحالی‌که تعبیر ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء/۱۵۸)، فقط درباره حضرت مسیح علیه‌السلام است و این‌گونه

نیست که اگر وجود جسمانی او در میان مردم باشد، رفعت معنوی نداشته باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۲۱، ص۳۱۹)

خلاصه آنکه آیات قرآن نه تنها ظهوری در مرده بودن حضرت عیسی علیه‌السلام ندارند؛ بلکه زنده بودن آن حضرت را نیز تا اندازه‌ای می‌توان از آنها برداشت کرد. (همان، ج۱۴، ص۳۹۳)

در پایان این بحث می‌توان گفت که موضوع مرگ یا زنده بودن حضرت عیسی علیه‌السلام،

اولاً مسأله‌ای فرعی تعبدی مانند نماز و روزه و حج نیست تا صاحب‌نظری با خبر واحد یا ظهور آیه و روایتی بتواند فتوا دهد.

ثانیاً موضوع پیش‌گفته از مسائل اعتقادی هم نیست که تحقیق برهانی آن لازم باشد؛ زیرا فقط رسالت حضرت عیسی علیه‌السلام و از پیامبران اولوالعزم بودن وی و کتاب داشتن او از اصول‌دین هستند و باید به آنها ایمان آورد. اما ایمان به زنده یا مرده بودن آن حضرت در حال حاضر، نه از اصول دین است نه از فروع آن.

ثالثاً مطلبی علمی است که اثبات یا نفی آن، نیازمند برهان عقلی یا نقل معتبر است؛ ولی اقامه برهان عقلی در این مسأله جزئی ممکن نیست، چون از دیدگاه عقل، هم رحلت و رجعت او شدنی است و هم زنده بودن کنونی‌اش، چنان‌که دلیل جزم‌آوری هم در دست نیست. هرچند ظاهر روایات از ظاهر آیات روشن‌تر است و در حد اسناد ظنی می‌توان گفت که ظاهراً چنین فرموده‌اند یا ظاهر چنین است. (همان، ج۲۱، ص۳۱۱-۳۱۲)

علت این که خداوند در مورد مرگ یا حیات حضرت عیسی علیه‌السلام به طور واضح سخن نگفته، آن است که فهمیدن این مسأله فایده‌ای ندارد. مهم، مصلوب نشدن وی است که نصاری معتقدند حضرت مسیح علیه‌السلام با کشته‌شدن، خود را فدا کرد و گناه همهٔ مسیحیان را خرید. خداوند می‌خواهد این عقیده انحرافی را باطل کند و الّا فهمیدن این مطلب فی‌نفسه بی‌فایده است.

اما از بررسی آیات برمی‌آید که حضرت عیسی علیه‌السلام تا به امروز از دنیا نرفته، نه در عصری که روی زمین بود کشته شده و به دار آویخته شده، و نه به مرگ طبیعی از دنیا رفته، بلکه هم اکنون زنده است و در دوران رجعت ظهور می‌کند. این معنی را روایات هم تأیید می‌کنند.

(کلینی، ۱۳۶۵، ج۱، ص۴۵۷؛ قمی، ۱۳۶۷، ج۲، ص۲۷۱؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج۲، ص۲۰۲؛ همو، ۱۴۰۳، ج۲، ص۵۰۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۲۱۱؛ عروسي حويزي، ۱۴۱۲، ج۱، ص۳۴۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج۲، ص ۳۶ و ۲۴۱...).

۳. نتیجه

پژوهش آقای نیل رابینسون درباره حضرت عیسی علیه‌السلام، تحقیقی جامع در مورد این پیامبر به شمار می‌آید. تمرکز پژوهش وی بیش‌تر بر روی ریشة نام عیسی علیه‌السلام، روح و کلمة خدا بودنِ وی و مرگ او است.

استفاده و استشهاد فراوان به قرآن، از نقاط قوت پژوهش پیش‌گفته است. هم‌چنین آقای رابینسون از منابع شیعی غافل نبوده است؛ از جمله در بخش اشتقاق کلمة عیسی، از تفسیر علامه طباطبایی استفاده کرده است. وی در پژوهش خود درباره مباحث مربوط به عیسی علیه‌السلام، بعد از بیان نظرات، به نقد آنها می‌پردازد.

اما پژوهش رابینسون درباره عیسی علیه‌السلام، نقاط ضعفی هم دارد که از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱. عدم درک صحیح از شیوه نقل داستان‌های قرآنی. از آن جا که دو ماجرای نزول منّ و سلوی بر بنی‌اسرائیل و مائده بر حواریون، در یک سوره بیان شده، وی گمان می‌کند که در قرآن تلفیقی صورت گرفته است.

۲. داشتن پیش‌فرض درباره مرگ حضرت عیسی علیه‌السلام و سعی بر تطبیق آیات قرآن بر آن و نادیده‌گرفتن احادیث به سبب مخالفت با آن.

۳. استفاده از یک آیه برای پیداکردن نظر قرآن و عدم جامع‌نگری آیات.

۴. برداشت نادرست از آیات.

۵. اعتبار قائل نشدن برای روایات؛ برای نمونه، او در بررسی آیه ﴿وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ می‌گوید: چون روایات بر سر نام فردی که به جای عیسی علیه‌السلام به صلیب کشیده شد اختلاف‌نظر دارند، پس به این روایات اعتنا نمی‌شود. یا در بحث نقشه کشتن عیسی علیه‌السلام و اعتلای وی، بعد از بیان روایات در مورد نقشه یهودیان برای کشتن او و عروج وی به

آسمان و رجعت او در آینده، می‌گوید: واقعاً مشخص نیست که اطلاعات قرآنی بتوانند شالوده‌های مستحکمی برای این برساختهٔ احادیث فراهم آورند.

۶. اشکال در تتبع و اشتباهات در برخی موارد.

۷. پیش‌فرض راجع به سبک قرآن. رابینسون این ذهنیت را دارد که قرآن هم باید به سبک و روش عهدین باشد، بنابراین می‌خواهد جزئیات را از قرآن استنباط کند؛ برای مثال می‌گوید: مطالب قرآنی دربارهٔ مرگ عیسی علیه‌السلام کاملاً قاطع و آشکار نیستند، اما توجه ندارد که بنای قرآن بر بیان جزئیات نیست. همان‌طور که قرآن در تعداد نفرات اصحاب‌کهف ساکت است، در بیان جزئیات زندگی حضرت عیسی علیه‌السلام - این که او مرده است و دوباره زنده می‌شود یا زنده به آسمان عروج کرده - به‌صراحت سخن نگفته، چون نیازی به دانستن آنها نیست.

فهرست منابع

قرآن مجید.

ابن‌اثیر، مجدالدین، **النهاية في غريب الحديث و الأثر**، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.

ابن‌فارس، احمدبن زکریا، **معجم مقائیس اللغة**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.

ابن‌منظور، محمدبن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

بلاغي، محمدجواد، **الهدى إلى دين المصطفى**، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بی‌تا.

جوادی آملی، عبدالله، **تسنیم** (ج ۱۴)، تحقیق عبدالکریم عابدینی، قم، مرکز نشر إسراء، ۱۳۸۷ش.

جوهری، اسماعیل‌بن حماد، **الصحاح**، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.

خویی، ابوالقاسم، **البیان فی تفسیر القرآن**، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۳۰ق.

راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۲ق.

رشید رضا، محمّد، **تفسیر المنار**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۸ق.

زمخشری، محمود، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

سیوطی، جلال‌الدین، **الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور**، قم، منشورات مکتبة آیةالله العظمی المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.

شریعتمداری، جعفر، **شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه**، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳ش.

صدوق، محمّدبن علی، **عیون أخبار الرضا** علیه‌السلام، تهران، منشورات جهان، ۱۳۷۸ق.

-------، **الخصال**، تحقيق: علي‌اكبر غفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۳ق.

طباطبایی، سید محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعة مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

طبرسی، فضل‌بن حسن، **مجمع‌البیان لعلوم القرآن**، تحقیق محمدجواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ش.

طبری، محمّدبن جریر، **جامع‌البیان عن تأویل آی القرآن**، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.

طوسی، محمّدبن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق أحمد قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

-------، **مصباح المتهجد**، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.

عروسي حويزي، عبد علي‌بن جمعة، **تفسير نور الثقلين**، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، قم، منشورات إسماعيليان، ۱۴۱۲ق.

فخر رازی، محمّدبن عمر، **مفاتیح‌الغیب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

فراهیدی، خلیل‌بن احمد، **کتاب العین**، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.

قمی، شیخ عباس، **مفاتیح‌الجنان**، قم، انصاریان، بی‌تا.

قمی، علی‌بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.

کفعمی، ابراهیم‌بن علی، **البلدالأمین**، بی‌جا، چاپ‌سنگی، بی‌تا.

کلینی، محمّدبن یعقوب، **الکافی**، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.

کریمی‌نیا، مرتضی، **کتابشناسی مطالعات قرآنی در زبان‌های اروپایی**، قم، موسسه فرهنگی ترجمان وحی، ۱۳۹۱ش.

معرفت، محمدهادی، **صیانة القرآن من التحریف**، قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۸۶ش.

ـــ، **التمهید فی علوم القرآن**، قم، حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.

مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ش.

نجار، عبدالوهاب، **قصص‌الانبیاء**، بی‌جا، دارالکتب العربیه، بی‌تا.

.Bowen, Denna Lee, «Birth», Encyclopaedia of the Qurāan, Leiden, Brill, 2001

.Robinson, Neal, «Jesus», Encyclopaedia of the Qurāan, Leiden, Brill, 2003

.Id. , «Crucifixion», Encyclopaedia of the Qurāan, Leiden, Brill, 2001

.1990 ,175-Id. , «Jesus and Mary in the Qurān. Some neglected affinities», in Religion 20, pp. 161